

شیلی به کدام سمت می‌رود؟

”من به کرامت انسانی رای میدهم!“

محسن ابراهیمی

۱۹ دسامبر امسال، در انتخابات ریاست جمهوری کشور شیلی، جوانی ۳۵ ساله به نام گابریل بوریچ بر کاندیدای دیگری به نام خوزه آنتونیو کست پیروز شد.

گابریل بوریچ از رهبران چپ‌گرای اعتراضات دانشجویی علیه بی‌عدالتی و فساد حاکم است. او که نامزد ائتلاف انتخاباتی "من به نفع کرامت انسانی رای میدهم" است با وعده پایان دادن به بی‌عدالتی اقتصادی و اصلاحات اساسی، استقرار دولت رفاه، اصلاح نظام بیمه درمانی و بازنشستگی، کاهش ساعت کار هفتگی از ۴۵ به ۴۰ ساعت، سرمایه‌گذاری در صنایع سبز و حفاظت از آب و هوا و دفاع از حقوق زنان به میدان آمده است. او در جریان

مبارزات انتخاباتی‌اش اعلام کرد: "شیلی مهد
نئولیبرالیسم بود، همچنین گور آن خواهد
بود!"

رقیب او آنتونیو کست نامزد راست افراطی
شیلی، با شعار "نظم و قانون"، کاهش مالیات
و بودجه رفاه اجتماعی، کاهش و قطع خدمات
اجتماعی مربوط به درمان و آموزش و مسکن
و بیمه های اجتماعی و بازنشستگی، محدود
کردن مهاجرت، محدود کردن حقوق زنان، قطع
کمک مالی به موزه خاطرات دوران پینوشه و
بالاخره با وعده دفاع از میراث آگوستو پینوشه،
دیکتاتور نظامی سابق شیلی به میدان آمد. او
با افتخار میگوید که اگر پینوشه زنده بود به او
رای میداد. پینوشه زنده نبود اما مردم زنده که

علیه هرگونه میراث دوران پینوشه بپاخته اند، در ۲۹ دسامبر، آرزوی یک مرتجع طرفدار پینوشه را همراه خود پینوشه به خاک سپردند.

آیا این پیروزی یک نقطه عطف سیاسی در شیلی است؟ آیا با این اتفاق چهره سیاسی و اقتصادی شیلی دگرگون خواهد شد؟ آیا این اتفاق طلوعه روندی تازه و بی بازگشت در صحنه سیاسی شیلی و بعداً امریکای لاتین است؟

شیلی در چنگال مکتب شیکاگو!

سال ۱۹۷۳ یکی از غم‌انگیزترین مقاطع تاریخی برای مردم شیلی بود و هست. در این سال ژنرال آگوستو پینوشه با یک کودتای خونین و بمباران

کاخ ریاست جمهوری و کشتن سالوادور آلنده رهبر حزب سوسیالیست که در یک انتخابات با رای بالایی رئیس جمهور شده بود، این کشور را به آزمایشگاه خونین شوک درمانی اقتصاد نئولیبرال مکتب شیکاگو تبدیل کرد. پینوشه به مثابه نماینده طبقه حاکم شیلی و به کمک اقتصاددانان هار مکتب شیکاگو تعرض سازمان یافته و خونینی علیه طبقه کارگر شیلی راه انداخت. در استادیوم ورزشی سانتیاگو بیش از 5 هزار معترض طرفدار عدالت و آزادی را قتل عام کردند. هزاران معترض دیگر را دستگیر و شکنجه و سربه نیست کردند و شیلی را به کشوری تبدیل کردند که امروز یکی از نابرابرین کشورهای جهان محسوب می شود. فقط یک درصد طبقه دارا ۲۵ درصد ثروت کشور را

صاحب هستند.

اما مثل همه دنیا تا زمانی که فقر و نابرابری هست مبارزه و تلاش برای رهایی از آن هم هست. شیلی هم از این قاعده مستثنی نیست. در شیلی، تلاش و مبارزه اکثریت محروم و ستمدیده علیه شرایط نابرابر حاکم در شیلی آنقدر قدرت گرفته بود که وقتی در سال ۲۰۰۵ آگوستو پینوشه مرد، میشل باشلت، زنی چپگرا و آتئیست و طرفدار برابری، از بازماندگان شکنجه گاههای همین پینوشه در کاخ ریاست جمهوری بود.

مبارزه برای عدالت و برابری!

در چهل سال گذشته قدرت سیاسی بارها و بارها در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از جمله در شیلی، جنبشهای گسترده اعتراضی با حضور طبقه کارگر، دانشجویان و اکثریت عظیم مردم محروم و فقیر زده توانسته اند دیکتاتورهای نظامی را کنار بزنند، انتخابات را تحمیل کنند و متعاقبا نیروها و شخصیت‌های چپ‌گرا توانسته اند نهادهای قدرت سیاسی مثل ریاست جمهوری را بدست بگیرند.

اکتبر ۲۰۱۹ در شیلی یکی از این خیزش‌های توده‌ای بود. در این ماه، افزایش قیمت بلیط قطار شهری کافی بود تا میلیون‌ها مردم از دانش‌آموزان و دانشجویان گرفته تا کارگران و زنان به خیابانها بریزند و با یک جنبش شکوهمند

اعتراضی، پینیرا رئیس جمهور میلیاردر محافظه کار از حزب حاکم را به چالش بکشند. این جنبش خیلی زود نشان داد صرفاً یک اعتراض علیه گرانی بلیط مترو نیست. جنبشی برای پایان دادن به سالها تعرض سرمایه داری شیلی به معیشت و کرامت کارگران و اکثریت ۹۹ درصدی بود. این جنبش خواهان تامین درمان و آموزش مردم توسط دولت، خواهان کاهش ساعت کار کارگران، خواهان سهم عادلانه کارگران از ثروتی که خودشان تولید میکنند، خواهان تامین حقوق بازنشستگان برای یک زندگی انسانی، خواهان برابری حقوق زنان و در یک کلام خواهان پایان دادن به میراث اقتصادی و سیاسی دورانی بودند که مهر پینوشه را بر خود داشت.

طبقه حاکم شیلی با خشونت تمام به سراغ این جنبش رفت. اما علیرغم کشتار ۳۰ معترض و زخمی کردن صدها نفر، اعتراض نه تنها خاموش نشد بلکه هر روز قدرت و وسعت بیشتری گرفت و نهایتاً توانست خواست رفراندوم برای تغییر کامل قانون اساسی - نه اصلاح بلکه جایگزینی قانون اساسی با رنگ و بوی دوران پینوشه توسط یک قانون اساسی جدید - را به حکومت تحمیل کند و در همه‌پرسی اکتبر ۲۰۲۰ بیش از سه چهارم رای‌دهندگان به تغییر قانون اساسی رأی دادند و ۷ ماه بعد در مه سال ۲۰۲۱ در انتخابات تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی، حزب حاکم شکست سختی را تحمل کرد و اکثریت کرسیهای مجلس

موسسان قانون اساسی به نمایندگان جنبش
اعتراضی حاضر در خیابان تعلق گرفت.

طنز تلخ برای طبقه حاکم شیلی این حقیقت
بود که همان استادیومی که محل قتل عام پیش
از ۵۰۰۰ کارگر و دانشجو و زن و مرد پیاخاسته،
هزاران جوان سوسیالیست و معترض، شاهد
شکستن انگشتان گیتاریست محبوب و
معارض ویکتور خارا بود، این بار شاهد جمعیت
عظیمی شد که در مقابل همان استادیوم صف
کشیدند تا قانون اساسی دوران پینوشه، قانون
اساسی مورد حمایت پینیرا که اتفاقا برادرش
در منصب وزیر کار پینوشه میلیونها کارگر
شیلی را به خاک سیاه نشانده بود را به تاریخ
بسپارند.

پیروزی یک جوان چپ گرا در ۱۹ دسامبر ۲۰۲۱
بر یک میلیارد در محافظه کار راست مخالف
سرسخت هرگونه مسئولیت جامعه در قبال
شهروندان، تغییری سیاسی در پایان این پروسه
بود.

**خیزشی که دست رد بر سینه احزاب حاکم
میزند!**

پیروزی گابریل بوریچ بر رقیب سرمایه دار
مرتجعش یکی دیگر از جلوه های پشت کردن
اکثریت جامعه به احزاب و شخصیت هایی
است که در حکومت بوده اند. مهم نیست این
احزاب خود را چه بنامند. راست یا چپ، راست

میانه و یا چپ میانه، محافظه کار یا سوسیال دموکرات. از نظر اکثریت عظیم محروم جامعه اینها احزاب و شخصیتها و سیاستمدارانی هستند که همین نظام را به نفع اقلیت سرمایه دار حاکم و علیه معیشت و آموزش و درمان و بهداشت و مسکن و در یک کلمه رفاه و امنیت و کرامت انسانی اکثریت مردم سازمان داده اند. اینها به درستی به مثابه اهرمهای سیاسی تعرض طبقه حاکم سرمایه دار به طبقه کارگر و اکثریت عظیم شناخته میشوند.

بی اعتمادی به احزاب حاکم و هر سیاستمداری که به این احزاب تعلق دارند مدتهاست که به یک پارادایم سیاسی تبدیل شده است. این پارادایم مختص آمریکای لاتین هم نیست. جهانی است

و مخصوصا در دهه اخير فضای اجتماعی و سیاسی در کل جهان سرمایه داری را تسخير کرده است. از خیزشهای موسوم به بهار عربی تا اشغال وال استریت و اشغال میادین تا خیزش جوانان غزه تا مردم پپاخاسته عراق همه با یک خط قرمز به هم وصل میشوند: اینکه از نظر اکثریت پایمال شده اینها همه سر و ته یک کرباسند. بی دلیل نیست که در همه این خیزشها مردم معترض خطاب به طبقه حاکم و احزاب و نهادها و ارگانها و شخصیت هایش فریاد میزنند: شما همه از یک جنسید. همه دزد هستید. همه فاسد هستید. همه غارتگر و چپاولگر هستید. هم ستمگر هستید. همه دروغ میگویید و همه باید بروید. مردم محروم به پپاخاسته تشنه آلترناتیوی هستند که تماما

و به طور بنیادی و رادیکال در مقابل احزاب
حاکم باشد.

اما سؤال تاریخی تری این وسط مطرح است.
سؤال این است که امکانات و موانع پیش
پای امثال بوریچ برای یک تغییر دامنه دار و
ادامه دار در جهت تحقق عدالت و آزادی برای
اکثریت محروم جامعه و به این اعتبار کل جامعه
و شهروندان چه ها هستند؟

شیلی به کدام سمت میرود؟

رویگردانی مردم از احزاب سنتی دخیل در
حاکمیت که در چشم مردم همه یکجا در نقش
پاسداری از نظم طبقاتی سرمایه داری حاکم

علیه اکثریت عظیم کارگران، استثمار شدگان و اقشار محروم ظاهر شده اند، یک روند کم و بیش مشابه است که مدت مدیدی است آغاز شده است. اما هنوز این رویگردانی منجر به متشکل شدن همین توده ها حول یک حزب سیاسی نشده است که دستور کارش زیر و رو کردن بنیادی این نظام باشد.

گابریل بوریچ به عنوان یکی از رهبران اعتراضات دانشجویی و اعتراضات علیه سرمایه داری عنان گسیخته بازار آزادی با گابریل بوریچ در مقام یک رئیس جمهور یک تفاوت دارد. به عنوان یکی از رهبران جنبش اعتراضی علیه وضع موجود، جنبش برای عدالت اقتصادی، جنبش برای تامین درمان و آموزش و مسکن و

معیشت شهروندان، تمام قدرت او در قدرتمند بودن خیابان بود که با اتکا به آن توانست یک شخصیت راستگرای طرفدار نابرابری طبقاتی را شکست دهد. تا اینجا ما با یک جنبش در خیابان روبرو هستیم که احزاب و شخصیت‌های علنا پاسدار نظم حاکم را با اتکا به اکثریت تهیدست جامعه، اکثریت معترض جامعه به چالش می کشد. اما با رئیس جمهور شدن بوریچ، کسی به نمایندگی از همین جنبش قرار است این بار از بالا و با اتکاء به نهادهای جاری نظام طبقاتی جاری را به نفع اکثریت تجدید سازمان دهد.

اولین سؤال این است که چنین دولتی تا چه حد می خواهد برای رسیدن به این اهداف

چهارچوب نظم طبقاتی حاکم را در هم بشکنند؟ تا چه حد می خواهد برای فراتر رفتن از این چهارچوب همچنان به نیرویی اتکا کند که حضورش در دولت را مدیون تحرک آن بوده است؟ تا چه حد اراده میکند آن جنبش قدرتمند را زنده نگه دارد؟ تا چه حد می خواهد این جنبش سیاسی را به سمتی ببرد که در عین تحمیل اصلاحات از بالا به نظام حاکم، نهایتاً بنیادهای نظام را به چالش بکشد و زیر و رو کند.

همه شواهد نشان میدهند که دولت بوریچ برای کوتاه کردن دست "نامرئی بازار آزاد" - که همان اسم رمز باز گذاشتن دست سرمایه داران برای رقابت در چپاول محصول کار کارگران است

- اقدام خواهد کرد. برای تحقق مسئولیت جامعه در قبال شهروندان، برای تامین نیازهای اساسی شهروندان مثل درمان و آموزش و مسکن و خوراک و پوشاک توسط دولت اقدام خواهد کرد و باید تاکید کرد که فراتر رفتن از این حد، یعنی استراتژی پایان دادن به نظم طبقاتی در دستور نیست. اما سؤال این است که حتی در این سطح هم چنین دولتی تا چه زمانی و در چه ابعادی می تواند پیشروی کند!

موانع:

اولین چالش در مقابل تحقق اهداف چنین دولتی، خود طبقه سرمایه دار است که قرار است دستش از تبدیل کردن بخشی از نیازهای

شهروندان به کالایی برای سود کوتاه شود. این طبقه مالک وسایل و منابع تولید است و از نظر اقتصادی در جامعه حاکم است اگر چه یکی از پست‌های سیاسی مهم همین نظام به دست یکی از رهبران چپ‌گرای طرفدار دولت رفاه افتاده است. طبقه سرمایه‌دار تا زمانی که هست، از نظر اقتصادی حاکم است، به هر توطئه و به هر جنایتی متوسل می‌شود که دولت هیچ نقشی جز تامین شرایط ارزش‌افزایی این طبقه ایفا نکند.

دومین چالش، این است که اگرچه قدرت اجرایی (دولت) در دست اوست اما این به معنای کل قدرت سیاسی نیست که بسیار فراتر و بسیار پیچیده‌تر عمل می‌کند. معلوم است که

طبقه حاکم تلاش برای به شکست کشاندن اصلاحات به نفع توده مردم را به قلمرو اقتصاد محدود نخواهد کرد. در همین قلمرو سیاسی، در همین نهادها و ارگانهای متنوعی که در کل ساختار سیاسی سهم دارند، مثل مجلس قانون گذاری و قوه قضاییه و قدرت رسانه ای تلاش خواهد کرد جنبش اعتراضی برای هر سطح از تغییر در نظم موجود را به تجربه ای تلخ تبدیل کند. همچنانکه قبلا در خیلی از کشورها از جمله در یونان و ونزوئلا و بولیوی و برزیل و در خود همین شیلی (دوره میشل باشلت) انجام داد.

سومین چالش، طبقه سرمایه دار جهانی، مشخصا در آمریکا و مخصوصا آمریکای لاتین

است که مثل همه جای دنیا منافعشان با هزار رشته اقتصادی به شیلی وصل است و به این اعتبار از تحولات سیاسی در شیلی متاثر است. در مورد آمریکای لاتین موضوع نگرانی در کنار منافع اقتصادی، خطر سرایت دومینویی فضای شیلی به این کشورها هم هست.

امکانات:

بسته به اینکه پیروزی را چطور تعریف کنیم پاسخ این سؤال متفاوت خواهد بود. اما مستقل از هر تصویری از پیروزی، همینکه در یک کشور مهم آمریکای لاتین، کشوری با جمعیت بیست میلیونی که به اولین آزمایشگاه خونین شوک تراپی تبدیل کردند، جنبش

اعتراضی برای معیشت و کرامت انسانی بخشی از قدرت را از دست میلیاردرهای پایمال کننده کرامت انسانی در آورده اند، به خودی خود یک پیشروی است و به هر درجه ای و برای هر مدتی که بتوانند منابع و ثروت جامعه را از چپاولگران سرمایه دار در بیاورند و در جهت تامین معاش و بهداشت و درمان و آموزش و مسکن و رفاه جامعه سازمان دهند یک پیشروی محسوب میشود. اتفاقی که بنا بر تجربه های پیشین در خود آمریکای لاتین برای مدتی محدود امکان پذیر شده است.

اما در دراز مدت، پاسخ این سؤال منوط به این است که این دولت چقدر اراده کند و چقدر بتواند امکانات پیش رویش به عنوان دولت را

به کار گیرد و در ادامه خیزش اکتبر این بار از بالا اما همچنان با اتکا به پایین و اکثریت عظیم کارگران و جوانان و زنان و با کمک گرفتن از امکاناتی که حضور در راس قوه اجرایی فراهم میکند بخواهد تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و همچنین سیاسی ایجاد کند.

اما این امکانات چه ها هستند؟

۱ - اولین و مهمترین امکان توده های وسیعی هستند که خیزش میلیونی اکتبر دو سال پیش را خلق کردند. میلیونها کارگر، دانش آموز، دانشجو، زن و اقشار تهیدست و محروم و سرکوب شده دیگر که به خیابانها ریختند تا به نهادها و احزاب حاکم و شخصیت هایش نه

بگویند.

۲ - دومین امکان این است که دنیای امروز شبیه دوران آینده و کودتای پینوشه نیست. آمریکا دیگر آن ابرقدرت قدر قدرت نیست که بتواند به کمک سیا کاخ ریاست جمهوری را بمباران کند؛ رئیس جمهور قانونی را بکشد؛ عملیات کندور برای قلع و قمع نیروهای چپ و سوسیالیست در کل آمریکای لاتین راه بیاندازد و جانیانی مثل آگوستو پینوشه را به قدرت برساند.

۳ - سومین امکان این است که افکار عمومی جهان دیگر در انحصار امثال سی ان ان و فاکس نیوز نیست که بتوانند افکار عمومی را آنطور

که طبقات حاکم میخواهند مهندسی کنند. امروز حتی غولهای رسانه ای سر به طبقات حاکم از ترس شهروند - ژورنالیستهای تلفن بدست برای انتشار هر خبر و تفسیر آن خبر باید دوبار فکر کنند. امروز به یمن شهروندان ژورنالیست، قتل عام هزاران نفره در استادیوم سانتیاگو قبل از هر چیز در خود آمریکا آن نیرویی را به میدان می آورد که اشغال وال استریت را خلق کردند.

اینها فقط بخشی از امکاناتی هستند که مسیر را برای اصلاحاتی به نفع اکثریت ۹۰ درصدی مردم توسط رئیس جمهوری که به مثابه نماینده جنبش عدالت طلبانه اکتبر قدرت اجرایی را به دست گرفته است هموار میکند. از اصلاحات

اسم میبرم نه تغییرات بنیادی در نظام طبقاتی. خود گابریل بوریچ استراتژی تغییرات بنیادی در برنامه اش نیست و اساسا هدفش دولت رفاه و سوسیال دموکراسی است که بعد از انقلاب اکتبر روسیه توسط بخشی از بورژوازی جهانی از ترس گسترش انقلاب در کشورهای متبوعه در پیش گرفته شد. تصویر خود بوریچ از اقدامات بنیادیش این است: "چیزی که در بسیاری از کشورهای اروپایی کاملا نهادینه شده است. تضمین رفاه دولتی. رفاهی که کمک می کند شهروندان بدون توجه به پول توجیبی شان از حقوق برابر برخوردار شوند."

و این اصلی ترین مانع در مقابل رهبرانی مثل گابریل بوریچ است. اصلی ترین مانع است به

این خاطر که قصد فراتر رفتن از نظم موجود را ندارند. قصد پایان دادن به حاکمیت سرمایه و سود بر جامعه را ندارند. مادام که سرمایه و سودآوری سرمایه، استثمار کار مزدی اکثریت عظیم جامعه رکن اقتصادی جامعه است، به این ترتیب مادام که ثروت خلق شده توسط طبقه کارگر قدرت اقتصادی و طبعا سیاسی طبقه سرمایه دار را تامین میکند، هر اصلاحی حتی اگر ممکن شود پایدار نخواهد بود. طبقه سرمایه دار میتواند به هزار شکل مانع تحقق حتی ابتدایی ترین اصلاحات به نفع توده های محروم شود، نیرو بسیج کند و نهایتا ارگانهای سیاسی که در متن یک جنبش اعتراضی از دست داده است را باز پس بگیرد.

۲۳ دسامبر ۲۰۲۱

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام